

بقلم: یکی از فضلاء

سبک و شخصیت ادبی

عبدالواسع جبلی

تاج الافاضل بدیع الزمان و فرید الدهر سید عبدالواسع جبلی غرjestانی از بزرگان سخنوران باستان ایران و شاعران نامی خراسان است، در سلك آن قدماء که درعالم ادبیات مخصوصاً نظم شعر شأن و اعتباری دارند.

جبلی از گویندگان برجسته نیمه نخستین سده ششم هجری و از پیشوایان شاعران شرق ایران است، بایه بلندی در ادب پارسی و تازی دارد، بعدوبت بیان و سلاست لفظ و تنسیق و تناسب جمل از همگنان ممتازست، در فصاحت بزرگی ناورد و در بلاغت فراخ میدان است، صاحب طبع روان و ذوق سلیم است، بیانش فصیح و دلنشین است.

شعرا و چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع

طبع او چون شعرا هم باملاحت هم حسن

شهرت عبدالواسع جبلی بشاعری کمالات دیگر وی را از میان برده است. استاد غرjestانی در ادبیات عرب دستی دراز داشته، کتب ادب و دواوین شعراء تازی بسیار دیده است.

جبلی شاعری تواناست، بیانش سراپاموازنه و مقابله و لف و نشر و ابهام و توضیح شده و به پیرایه‌های مجازی آرایش یافته است، شعرهای مصنوع دلپذیر دارد.

فکر جبلی در ترکیب الفاظ و تنظیم کلمات در نهایت قدرت بوده و هرچه ازین باب دشوار است آسان کرده، در بسط معانی و اختراع مضامین نیز توانائی داشته است، دیوانش مجموعه‌یی از صنایع بدیعی است و با آنکه در عین تکلف اعمال شده است سلامت بیان و سلاست دارد، در سراسر دیوان او یک قرینه غیرمتوازن و تعییر

نامناسب بدشواری میتوان یافت .

عبدالواسع خود را سر آمد شعراء سبک تر کستانی میدانند ، روانی اشعارش را می ستاید . با آنکه شاعریست قصیده سرا و در طریق تغزل و مدح استاد مسلم این صناعت است ، در فنون مختلفه شعر (وصف، مدیح، هجاء، رثاء، غزل، فخر و نسیب) دست دارد تغزل اشعاریست که مضامین غزل را در بردارد ولی هیئت آن قصیده است .

از تغزلهای شیرین اوست ،

بارخ چون آفتابی ای مه پروین جبین

با بر چون یاسمینی ای بت نسرین سرین

چشم من پروین نشان شدزان رخ چون آفتاب

موی من نسرین نشان شدزان بر چون یاسمین

زلف شورانگیز تو گر نیست با پشتم رفیق

چشم رنگ انگیز تو گر نیست با بختم قرین

این چرا از تاب همواره بهخم باشد چنان ؟

آن چرا از خواب پیوسته دزم باشد چنین ؟

گر شود کمتر بگفتار طیبیان، ای عجب ،

زانگین و زعفران سودای دلهای حزین

از چه معنی هر زمان گردد فزون سودای من

زین رخ چون زعفران و زان لب چون انگین؟!

نظم جبلی مطبوع و دلنشین است ، رقت و سلاست و حسن قریحه در اشعارش

هوید است، و از اظاهر صفات وی خفت روح و لطافت ذوق و قدرتش بر تشبیه است :

ز عید داد خیر خلق را طلوع هلال

بآخر رمضان و بأول شوال

تبارک الله ازان طرفه صورتی که دروست

زلازورد بساط و ز کهر با سر بسال

گمان بری که فلک هست تشت فیروزه

فکنده در بر او از زر کشیده هلال

چنانکه گیری بر زر پخته نعل ستور
 بران مثال که بی مهره ناچرخ زرین
 فتاده گویی بر فرش نیلگون که رقص
 چوماهی بزر اندوده در غدیر کبود
 شکوه دولت محراب گشت از و باطل
 نشاط و زهد و شادی می پرستان اوست
 چو جام زرین آمد پدید در وقتی

چنانکه یابی زرنیخ بر سرون غزال
 بیفکنند بصرای سبز روز قتال
 زساق لعبت رقاصه سیمگون خلخال
 بزر بیخنه و آورده سر سوی دنبال
 چوداد از خم محراب شخص وی تمثال
 اگر چه لاغر و زرد و تاست چون ابدال
 که می خورند خلالتی بیجام مالا مال

عبدالواسع جبلی طبیعت حساس و توانائی بر تعییر معانی لطیفه در قوالب الفاظ
 مانوس دارد، بیشتر اشعارش صاف و روان و سهل و آسانست بدون بس و پیش کردن
 کلمات برای موزون ساختن. - سهل و ممتنع شعری باشد که آسان نماید اما مثل آن
 دشوار توان گفتن :

وی تاب من فزوده بهاروت دل شکر
 در شهر نیست از تو جهان سوز تر پسر
 که بر لب تو از دم عیسی بود اثر
 آمد جهانم از ستم هجر تو بسر
 وز سردی جواب تو ای سرو کاشمر
 گرمست سال و مه چو عتابت مرا جگر
 تا کرده ام بنر گس پر خواب تو نظر
 گاهی چونر گس ز فراقت فکنده سر
 رخ زرد و اشک سرخ و لبان خشک و چشم تر
 شعر خوب آنست که شنونده را تکان دهد، بخنداند، بگریاند و یک یا چند

ای خواب من ز روده بیا قوت پر شکر
 دز دهر نیست از تو دلاویز تر نگار
 که بر رخ تو از کف موسی بود نشان
 آمد روانم از هوس عشق تو بلب
 از گرمی عتاب تو ای ماه قندهار
 سردست روز و شب چو جوابت مرا نفس
 تا کرده ام بلالۀ سیراب تو نگاه
 گاهی چو لاله ام ز وصال شکفته روی
 دل گرم و آه سردم افزون و صبر کم
 چیز خوب بشنونده بدهد :

بی سلاح از زمانه کینه متوز
 دیده از خیر و شر او بردوز

جبلی آتش هوی مفروز
 دامن از نفع و ضر او درکش

نیست بی غم درین زمان یک تن نیست بی شب درین جهان یکروز
 صبر کن تا رساندت بمراد بخت بیدار و دولت پیروز
 شعر سخنی است که ازل بر آید و در دل نشیند و در گفتن آن حس و هیجان
 و سلیقه کافی بکار رفته باشد.

شعر اگر سهل و روانست سخن ساده مگیر

که در آن نظم روان حال سخنگوی درست

عبدالواسع جبلی صاحب فن تازه ایست که پیش از وی کسی بدان روش شعر
 نگفته است، طرزی دلکش و شیوه بی خاص در نظم دارد، تشبیهاتش در نهایت متانت
 و استواریست. نورالدین محمد عوفی در تذکره لباب الالباب مینویسد: گفته جبلی
 همه در ناسفته است، هیچکس بدان منوال نسج فضل نتوانست بافت، و این قصیده
 غرای او را که مطلعش این است.

که دارد چون تو معشوقی نگار و چابک و دلبر

بنفشه موی و لاله روی و نرگس چشم و نسرين بر

کسی جواب نگفته است... کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه

از جزالت رساند؟

جبلی از شعرای برجسته سده ششم ایران و استادان زبان پارسی است، سالها
 در مدرسه نظامیه هرات کسب دانش کرده، به علوم و فنون اسلامی و ادب تازی آشنا
 بوده، کزاف نگفته است: «در فضل من برند بهر موضعی حسد». وی را حقا بدیع
 الزمان و فریدالدهر میخوانده اند.

نورالدین عبدالرحمان جامی در بهارستان میگوید. جبلی از علوم ریاضی
 و فلسفی بهره وافق داشته است. سرزمین ایران از دیرباز جایگاه شعر و موسیقی
 بوده است.

لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در آتشکده نبشته است: عبدالواسع جبلی تحصیل

کمالات کرده و در اکثر فنون مهارت داشته است.

خود استاد سخن در چکامه‌ای گفته است:

آنم که کرده‌ام علم در جهان
از گوشهٔ نریبا تا مرکز نری
عبدالواسع جبلی هنر شاعری خود را بیشتر در قصیده سرایی بکار برده است ،
قصائد او بهترین شعر پارسی است و تغزلهایش در شیوایی و لطافت کم نظیر است . این
تغزل زیبا طرب و شادمانی خاصی را جلوه گر میسازد :

ای از بنفشه ساخته بر گل مثالها
باشد دلم چو حلقهٔ میم از غمان تو
بر آفتاب کرده ز عنبر هلالها
تا حلقه های زلف تو ماند بدالها
یا قوت تو ز معجزه دارد دلیلها
هاروت تو ز شعبده دارد مثالها
هر روز باعداد ز بهر مرا نهی
از مشک سوده بر سمن تازه خالها
نازد بعاشقی و بخوبی چو ما دوتن
گردون بعمرها و زمانه بسالها

جبلی پیش از رفتن بغزنین در مدح طغرل تکین محمد قماروی چکامه‌یی گفته
و او را بگشودن خوارزم تهنیت کرده است :

وارث گنج و نگین میراجل طغرل تکین
میر فرزانه قماروی بن انکنجی که داد
پهلوان ملک ایران شمس شاهان بشر
ایزد او را فضل بر شاهان عالم سر بسر
چون مدینه از حضور خاتم پیغمبران
یافت خوارزم از حضور توفیصلت بر کور*

طغرل تکین در سنهٔ ۴۹۰ هجری قمری بر خوارزم استیلا یافت و در همین سال
هم سنجر از طرف برادر خود بر کیارق بامارت شرق ایران منسوب گردید ، پس
عبدالواسع جبلی در آغاز فرمانروائی سلطان سنجر بر خراسان در مدایح امراء قصائد
می پرداخته است .

جبلی یکی از امراء کلام می باشد ، از خصوصیات شاعری وی حرارت و جوش
بیان و اشعار شوخ است :

من دوش ملک و دولت جمشید داشتم
گفتی که ناز و نعمت جاوید داشتم
طبع من از نشاط چو ناهید بود از آنک
رامشگری لطیف چو ناهید داشتم
پیشم ستاده بود پر چهره‌یی پی‌ای
گویی بدست خاتم جمشید داشتم

* جم کوره : شهرها .

در مجلس از پیاله و ساقی و جام می پرورین و ماه و زهره و خورشید داشتم
 نومید شد حسود چو من یافتم ظفر بر هر مراد کز فلک امید داشتم
 عبدالواسع جبلی قصایدش را بمخاطبهٔ ممدوح و یا بوصف و یا تغزل آغاز
 و بستایش ممدوح تخلص کرده است، در مدح میانه روی را کمتر از دست میدهد، شہامت
 و علو همت خود را محفوظ میدارد «عالیست همتم بهمه وقت چون فلک».

این چکامهٔ شیوا را بمخاطبهٔ ممدوح آغاز کرده است:

جهان‌داری که گاه ملک جمشیدش سزدچاکر

خداوندی که روز بار خورشیدش سزدافسر

شهنشاه سلاطین و ملوک مشرق و مغرب

معزالدین والدینا خداوند جهان سنجر

بروشد پادشاهی چون نبوت ختم بر احمد

بر اوشد نیکخواهی چون مروت وقف بر حیدر

و در سلطان سنجر این همه بوده است، و حاجت نیامدی که دروغی گفته آید،

که احسن الشعر اکذبه .

باری، وصف سخن استاد غرجستانی چنانکه باید صورت پذیر نیست و برای
 ادراک آن جز اینکه بذوق احاله شود کاری نمیتوان کرد. در تذکرهٔ تقی‌الدین محمد
 ابن شرف‌الدین علی حسینی کاشانی آمده است که «حسابی نظری میگفت: من سه
 نوبته دیوان عبدالواسع جبلی را انتخاب کردم، و هر نوبت بیستی چند که در مرتبهٔ
 اول و دوم بنظر رسید بآن الحاق کردم، در نوبت سوم چنان ظاهر شد که جمیع اشعار
 او را باید نبشت.»

جبلی مسمط شیوایی بروش منوچهری (ابوالنجم محمد دامغانی) دارد . .

مسمط از مسمط است و سمت برشته کشیدن مروراید را گویند، و در اصطلاح شعری،
 عبارتست از چندین رشته، ۵ یا ۶ مصراع یا بیشتر همه بیک قافیه مگر مصراع آخر
 که قافیهٔ جداگانه دارد. و الحق منوچهری درین صنف از شعر طرزی بدیع داشته
 است، تا آنجا که وی را مبدع این سبک میدانند.

مسمط جبلی متوسط است :

ابر نوروژی علم بر گوشه افلاک زد وز خروش فاخته گل جامه بر تن چاک زد
 آب خورده نسترن در چشم نرگس خاک زد لاله خیمه بر جوار نرگس چالاک زد
 از غم عشق تو آتش در دل غمناک زد زین سبب دل شد سیاه انگشت واران در برش
 عبدالواسع جبلی در حکمت و نصیحت گفته است . - و این موعظت بسنده است
 هشیاران و کار دانان را .

ای که دعوی چو دریا گاه معنی چون سراب
 چند ازین گفتار آبادان و کردار خراب
 عاشقم گویی بتحقیق و نداری آگهی
 ساعتی در رنج طاقت لحظه یی با جور تاب
 گر مجازی نیست عشق تو بشوی و پاک کن
 روی چون لاله زخون و چشم چون نرگس ز خواب
 عشقبازی چیست؟ دیرست آنکه بایکدیگرند
 لطف و عنف و خار ورد و نیش نحل و نوش ناب
 زان قبل محبوس شد قمری که دارد طوق شوق
 ورنه از رنج قفس بودی مسلم چون غراب
 خورد باید چون نشستی در صف مردان عشق
 باده محنت ز دست قهر و در جام عذاب
 هر که باشد عاشق جانان نپردازد بجان
 هر که باشد طالب گوهر نه اندیشد ز آب
 چیست عشق آخر که هر ساعت کند تأثیر آن
 سد هزاران چهره را افزون بخون دل خضاب
 در دل عاقل نیابی سوز عشق از بهر آنک
 کس نیابد چشمه آب حیات اندر سراب

در وصف روزهای نشاط انگیز بهار و فصل طراوت گلزار گفته است :
 گاه آن آمد که گردد باغ چون خلدبرین
 آبدان چون حوض کوثر گلبنان چون حورعین
 سنبل مشکین شود سوزنده چون عود قمار
 بلبل مشکین شود سازنده چون عودحزین (۱)
 همچو اشک از مهرخوبان ژاله بارد از هوا
 همچو خد ماهرویان لاله روید از زمین
 ابر فراشی کند هر ساعتی در بوستان
 باد جماشی (۲) کند هر لحظه با درّ نمین
 این کند پر لؤلؤ خوشاب آنرا بادبان
 وان کند پر عنبر نایاب این را آستین
 زاغ را گویی برسم ماه دی بپرید سر
 بلبل اندر بوستان از مهرماه فرودین
 وز شماتت کرد لاله بر فراز کوهسار
 خون او بر رخ طلا و زهر او در دل دلفین
 سوسن خود روی چون رخساره ترکان کش
 سنبل خوشبوی چون جراره خوبان چین
 از هوا چون اشک مهچوران برو باریده سیل
 وز صبا چون روی رنجوران بر آن افتاده چین
 گرچه آزر دست از او از چه گل از روی فروع
 چاک زد جامه چو کرد آواز نزد او بکین
 ورنه خواهد خواست دادن پس چرا در بر گرفت
 ارغوان چون دادخواهان جامه رادر خون عجین

(۱) عود دوم نام یکی از آلات طرب است .

(۲) جماش : کنیر العجمش ، آنکه در او بازی بسیار باشد .

قمری آمد در صغیر و ساری آمد در نغیر
بلبل آمد در خروش و صلصل آمد در اینین

ا بر شد گوهر فشان و راغ شد گوهر نشان

این چو دست فخر دولت آن چو بزم تاج دین

شعر بدین روانی مایهٔ تفریح و بهجت خاطر هر باذوق است که اگر نظیری داشته باشد نقاشی و موسیقی است . در وصف طبیعت و مناظر بهار و خزان هنری که شعراء ایران نموده اند درمخیلهٔ عرب و امم دیگر خطور نکرده است .

این غزل هم که مزاج نسیم شمال دارد از مهیب فضل و افضال جبلی متنسم شده است و این شکوفه در بستان قریحت وی متنسم گشته است.

جانا بهجر خویش دلم مبتلی مکن	یکباره راه دوستی من رها مکن
تا پای من گشاده نگردد زدام عشق	با انده فراق مرا آشنا مکن
هر دم زدن مپوش بعمدا قبای راه	پیراهنم ز درد جدایی قبا مکن
گر بایدت که قبلهٔ آزادگان شوی	بانا کسان همیشه چو گردون و فامکن

لغز ابر

عبدالواسع جبلی چند لغز نغز هم دارد . - لغز آنست که چیزی را بسذکر علامات و آثار و اشارات ممتاز دانند از ذکر چیزها، و چون لغز را بطریق سؤال آغاز میکنند آنرا چیستان گویند :

چه جرم است این بر آورده سر از دریای موج افکن

بکوه اندر دره مان آتش بیحراندر کشان دامن؟

رخ گردون ز لون او بعنبر گشته آلوده

دل هامون ز رشک او بگوهر گشته آبستن

گهی از صنع او گردد نهفته شاخ در لؤلؤ

گهی از سعی او گردد سرشته خاک بالادن

بنالد سخت بی علت بجوشد تند بی کینه

بخندد گرم بی تندی بگرید زار بی شیون

زالله باع را دارد پر از بیجاده گون رایت

ز سبزه راغ را دارد پر از پیروزه گون خرمن

عبدالواسع جبلی شاعری بلند قدر و محترم بوده و در دربار درخشان مرو-

شاهجهان مکتبی عظیم داشته و از دولت سلجوقی خطی بر گرفته است، بزرگان

شعراء عصر سنجر وی را باستادی می ستوده اند؛ میان جبلی و ایشان مکاتبات و ملاحظات

پیوسته بود، چکامه های یکدیگر را جواب می گفته اند.

عبدالواسع قصیده غرائی دارد بدین مطلع:

ایا بتی که چو یوسف به نیکویی مثلی

بچهره ماه و بعارض گل و بلب عسلی

ادیب صابر ترمذی باقتفاء آن گفته است:

زهی ز قد و رخت سرو و لاله را خجلی

بسرو عقل ربایی بلاله دل گسلی

صابرن اسماعیل چکامه بدیعی ساخته است بدین مطلع:

چند بارم در فراق دلبران از دیده آب؟

چند باشم زرد و گریان همچو شمع از سوز و تاب؟

جبلی در جواب این قصیده شیوارا گفته است:

چند باشم در دیار و منزل رعد و رباب

روز و شب نالنده و کرینده چون رعد و سحاب؟



استاد غرجستانی شاعری ذواللسانین بوده و بهر دو زبان پارسی و تازی شعر

میگفته است. نورالدین محمد عوفی چند مالمع از او در لباب الالباب آورده است:

ایا قره العین هات المدام فما العیش الامرور المدام

شرابی که از غایت صفوتش نه بینی چون بر کف نهی جرحسام
اذا فاح طیباً اراح العشی وان لاح لیلا ازاح الضلام

جبلی با جاه و مال و دستگاه مجلل نبات صبر و قناعت داشته ، از طمع و تملق دور بوده است :

نه در صدور تملق کنم ز بهر طمع نگویم از جهت مال مدحت ارذال
کنم بگوشه خالی کفایت از دنیا کنم بتوشه خالی قناعت از اموال
عبدالواسع جبلی از افاضل نویسندگان سده ششم بوده و در نثر دست توانایی داشته است .

چون دیوان کامل جبلی تدوین و چاپ نشده است ، این رباعی را هم از او می نویسم :

حالیست چو زلف تو مشوش ما را عیشی است چو پاسخ تو ناخوش ما را
جانیست چو روی تو بر آتش ما را بختی است چو مر کب تو سر کش ما را

محمدابن سعدالدین محمدحسینی از حدی دقایق بلیانی . در تذکره عرفات- العاشقین ، می نویسد: «دیوان جبلی از شش هزار بیت زیادتر بنظر رسیده است .»
موضوع بیشتر قصائد سید عبدالواسع جبلی ستایش سنجر و وصف فتوحات درخشان آن شاهنشاه است ، و بقیه در مدیح پادشاهان و صدور و امراء عصر سروده شده .

پادشان معاصر جبلی : سلطان علاء الدوله مسعود سوم غزنوی ، عضدالدوله- شیرزاد غزنوی ، سلطان الدوله ارسلان غزنوی ، یمین الدوله بهرامشاه غزنوی ، ملک رحیم دیلمی ، سلطان غیاث الدین محمد ملکشاه سلجوقی ، سلطان معزالدینیاالدین

سنجر سلجوقی ، ارسلان شاه بن کرمانشاه از سلاجقه کرمان ، اتسز خوارزمشاه ، عمادالدوله فرامز پادشاه تبرستانی ، خضرخان ازملوک خانیه ماوراء النهر ، خاقان کبیر منوچهر بن شروان شاه ، تاج الدین ابوالفضل ملک نیمروز ، سلطان علاء الدین .

شعراء معاصر جبلی: ملک الشعراء امیر معزی نیشابوری ، امیر سعدالدوله مسعود سعد سلمان همدانی ، ابوالفرج رونی ، حکیم سنائی غزنوی ، اوحدالدین محمد - انوری ابیوردی ، شهاب الدین ادیب صابر ترمذی ، سید اشرف شرف الدین غزنوی ، شرف الدین عثمان مختاری غزنوی ، کمال الدین عمید بخارائی ، سعدالملک رشید - الدین محمد وطواط بلخی ، نجم الدین محمد فلکی شروانی ، عمادی شهریار ، افضل الدین خاقانی شروانی ، تاج الشعراء حکیم سوزنی محمد سمرقندی ، امیر - الشعراء شهاب الدین عمقی بخارائی .

مشاور بلدی

روزی کلانتر سمنان بانجمن بلدی شکایت برد که :

واردات شهری کم است و می باید منابع دیگری برای عایدات

جدیده فکر کرد . یکی از مشاورین گفت :

این کلایست بس آسان ، شهر ما چهار دروازه دارد که از هر

دروازه مبلغی در ماه بعنوان نواقل وصول میشود ، خوبست رأی بدھیم

چهار دروازه دیگر هم باز کنند تا عایدات مضاعف گردد !

دکتر خلیل ثقفی